تجدد آمرانه

جامعه و دولت در عصر رضاشاه

www.atharebartar.com

فهرست

پیشگفتار ۷

۱. جامعه و دولت در دورهٔ رضاشاه ۲۳

۲. خلافت، روحانیت و جمهوریت در ترکیه و ایران ۶۵

۳. ایران نو و زوال سیاست‌های حزبی در دورهٔ رضاشاه ۹۳

۴. ارتش، جامعهٔ مدنی و دولت در ایران: ۱۳۰۵-۱۳۰۰ ..... ۱۳۷

۵. مقررات لباس پوشیدن برای مردان در ترکیه و ایران ۱۸۳

۶. اصلاح زبان در ترکیه و ایران ۲۲۳

۷. رفع ابهام: سیاست خارجی وثوق‌الدوله در ۹۸-۱۲۹۷ ..... ۲۵۳

نمایه ۲۸۳

www.atharebartar.com

پیشگفتار

تورج اتابکی و اریک یان زورکر

بیش از دویست سال است که الگوی مدرنیت اروپایی در جامعه‌های غیراروپایی همچون ترکیه و ایران تنها الگوی پذیرش مدرن‌سازی تلقی شده است. هر چند از آغاز قرن بیستم به بعد، ژاپن نمونهٔ الهام‌بخشی بوده است از این که یک کشور غیرغربی چگونه می‌تواند «به پای غرب برسد» و حتی از آن پیشی گیرد، تأثیر آن به عنوان یک الگو به راستی محدود مانده است. مطابق الگوی فرانسهٔ پس از عصر ناپلئون، لازمهٔ مدرن شدن وجود دولت مقتدر متمرکز و صنعتی شدن جامعه بود. اما اکثریت کسانی که می‌کوشیدند نظیر فرایند اروپایی مدرن‌سازی را در جامعه‌های خودشان پیاده کنند تنها تصور مبهمی از مدرن‌سازی و مسیر طی شده در اروپا برای پی‌ریزی آن داشتند. اکثر محافل روشنفکری در ایران و عثمانی، در داخل نظام حاکم یا خارج از آن، نه درک فراگیری از مدرنیت اروپایی داشتند و نه وسیله‌ای که امکان تحقق آن تغییر و تحولات بایسته‌ای را برای آن‌ها فراهم آورد که جوامع سنتی، روستایی و کشاورزی اروپا را به جوامع شهری، عرفی و صنعتی متحول ساخت.

عصر مدرنیت[1] در اروپا سرآغاز دورهٔ نوینی بود که در آن فرد واحد

---

1. modernity

www.atharebartar.com

اساسی ساختارهای جامعه مدرن محسوب می‌شد، به جای گروه یا جماعت که واحد اساسی جامعهٔ فلاحتی یا دهقانی بود. طبیعی است که فردگرایی که در بر دارندهٔ آزادی و خودمختاری فرد بود مرزبندی تازه‌ای به وجود آورد که شامل ارتباط تازهٔ فرد و حکومت بود. بر اساس این ارتباط تازه، فرد در جامعه مدرن، دست‌کم بنا بر قاعده، دیگر رعیت یا عامل شاه یا کشیش، سلطان یا شیخ خاصی با اقتدار الهی یا آمرانه نبود. بلکه فرد بر مبنای قواعد عقلانی و غیرشخصی‌ای عمل می‌کرد که به صورت قوانین عرضه می‌شد. اعطای حقوق سیاسی و قضایی جدید، از جمله حق نمایندگی، در واقع نتیجهٔ این ارتباط تازه بود. پیدایش طبقه متوسط بازرگان و صنعتگر شهری پیوند جدایی‌ناپذیری با این فردگرایی داشت.

در جامعهٔ اروپایی فرایند مدرن‌سازی با رشد و گسترش تدریجی خرد نقاد، که ملازم تحقق تدریجی خودمختاری فردی بود، و پیدایش جامعه مدنی همراه بود، اما در ترکیه عثمانی و ایران وضع برعکس بود. در آن‌جا، مدرن‌سازی مورد استقبال روشنفکرانی قرار گرفت که از دیوانسالاران و افسران ارتش تشکیل می‌شدند و منافع خود را با منافع حکومت یکسان تلقی می‌کردند. بورژوازی تجاری و صنعتی نوخاسته، که اکثریت قاطع آن را اعضای اقلیت‌های غیرمسلمان و برخوردار از حمایت خارجی تشکیل می‌دادند، به طرز فزاینده‌ای بیگانه و در نتیجه تهدیدی برای بقای حکومت تلقی می‌شد. در نتیجه، حقوق فرد و رابطهٔ او با حکومت از نگاه تجددخواهان خاورمیانه از اهمیت جزئی و نه محوری برخوردار بود، و به نظر می‌رسید خرد نقاد و خودمختاری فردی اهمیت چندانی ندارند. دلیل اصلی این تفاوت در این واقعیت نهفته بود که رشد جامعه‌های مدرن اروپایی با عصر استعمار و امپریالیسم اروپایی و درگیری با شرق همزمان بود و از آن بهره‌مند می‌شد. اما مدرن‌سازی در خاورمیانه نوعی واکنش دفاعی بود.

از پی جنگ شش سالهٔ روسیه و ترکیه (۷۴-۱۷۶۸) و شکست

www.atharebartar.com

از امپراتوری تزاری، عثمانی‌ها معاهدهٔ کوچوک کاینارجا[1] را امضا کردند که افزون بر واگذاری اراضی، دستاویزی برای مداخلهٔ آیندهٔ روسیه در امور داخلی امپراتوری عثمانی فراهم آورد. تلاش دیگری از جانب عثمانی‌ها برای تغییر سرنوشت خود در جنگ دیگری در ۹۲-۱۷۸۷ به فاجعه انجامید و فتح مصر از سوی نیروی اعزامی ژنرال بناپارت در سال ۱۷۹۸ سرافکندگی دیگری برای این امپراتوری بود. نظیر آن، دو معاهدهٔ پی در پی گلستان (۱۸۱۳) و ترکمن‌چای (۱۸۲۸) بود که از پی شکست ایران در جنگی درازمدت با روسیه به این کشور تحمیل و منافع روسیهٔ تزاری به جزئی پایدار در هر تحول اجتماعی و نیز در تجدید سازمان سیاسی ایران تبدیل شد. در واقع، در واکنش به این معاهده‌های تحقیرآمیز بود که فراخوان برای تغییر و اصلاح نخست در ترکیه عثمانی و ایران شنیده شد. این واقعیت که یک افسر عثمانی آلبانیایی‌تبار به نام محمدعلی پاشا موفق شد پس از شکست فرانسوی‌ها قدرت را در مصر به دست گیرد و از پی آن منابع کشور را با چنان موفقیتی به انحصار درآورد که بتواند نخستین ارتش مدرن خاورمیانه را به وجود آورد و بیش‌تر سرزمین‌های عربی را تسخیر کند، نمونه‌ای به دست داد از آنچه با کاربست الگوهای اروپایی می‌شد کسب کرد.

هر چند انگیزهٔ اصلی برای اصلاحات بی‌تردید تمایل به ایجاد ارتشی کارآمد به سبک اروپایی بود، فرایند مدرن‌سازی به زودی از امور نظامی صِرف بسیار فراتر رفت. بازسازی ارتش به همراه خود نیاز به یک قدرت انحصاری کارآمد و متمرکز، توسعهٔ مهارت‌های جدید، بهره‌برداری مؤثرتر از منابع مازاد، سرشماری جمعیت و ثبت زمین‌ها را پدید آورد. در نیمه قرن نوزدهم به ساختارهای حقوقی و سیاسیِ تشکیل‌دهندهٔ زیربنای قدرت نظامی و اقتصادی دولت‌های اروپایی توجه ویژه‌ای مبذول می‌شد. در هر دو

1. Küçük Kaynarca

www.atharebartar.com

کشور گروه‌هایی از افراد روشن‌بین بودند که ـ با الهام از ترکیب به هم پیچیده‌ای از برابری‌خواهی اجتماعی، آزادی‌خواهی و ملی‌گرایی رُمانتیک ـ می‌کوشیدند به منظور مقاومت در برابر فشار استعماری و امپریالیستی از خارج، و همین طور نیروهای مرکزگریز در داخل کشورهای چندقومیتی خود، قواعد و قوانین اروپایی را وارد و اجرا کنند. چنان‌که نیپردی به درستی خاطرنشان می‌کند، از نظر آن‌ها ملی‌گرایی رُمانتیک که کل کشور را دربر می‌گرفت، نیروی محرک برای کنش سیاسی را فراهم می‌آورد: «هویت فرهنگی با دعاوی‌اش در مورد آنچه باید باشد، نیاز به نتایج سیاسی داشت: حکومتی فراگیر؛ تنها بَستری که در آن [مردم] می‌توانستند رشد یابند، تنها نیرویی که می‌توانست از آن‌ها حمایت کند و تنها امکان واقعی برای یکپارچه کردن افراد در ملتی واحد.»(۱)

تلاش‌های دیرپای این گروه از روشنفکران در بسیاری از وقایعنامه‌هایی که در خصوص تاریخ این دو کشور نوشته شده به خوبی ثبت شده است. اما باید توجه داشت که آنچه به راستی در میان این روشنفکران، چه در داخل و چه در خارج از نظام حکومتی، مشترک بود جستجو برای یافتن راه چارهٔ نسبتاً سریع برای حل مشکلات فزایندهٔ کشورهایشان بود. در بحث‌هایشان نوعی حس اضطرار وجود داشت و آنچه مهم بود، به قول مکرراً نقل‌شدهٔ ترک‌های جوان، این بود که «چگونه می‌توان کشور را نجات داد؟» و نه هر رؤیای آرمانی برای جامعه. روشنفکران تجددخواه، از دههٔ ۱۸۶۰ به بعد، در مجموع خواستار تأسیس پارلمان و حکومت مبتنی بر قانون اساسی در کشورهای خود بودند، اما گزاف نیست اگر گفته شود که در نظر آن‌ها قانون اساسی و پارلمان، به جای آن‌که هدف باشد، وسیله‌ای برای کمک به پیشبرد فرایند مدرن‌سازی از راه تبدیل رعایا به شهروندانِ صاحب حق بود. این امر به توضیح این موضوع کمک می‌کند که چرا اکثر روشنفکران، به هنگام انتخاب بین حکومت مقتدر و اصلاحات سریع از یک سو، و آزادی‌های

www.atharebartar.com

سیاسی گسترده‌تر از سوی دیگر، که می‌توانست به حال مخالفان اصلاحات نیز سودمند باشد، به حمایت از گزینهٔ نخست گرایش نشان دادند، چنان‌که در امپراتوری عثمانی پس از ۱۹۱۳ و در ترکیه و ایران از ۱۹۲۵ به بعد مشهود بود.

این واقعیت که تجددخواهان روشنفکران آگاهی را که از قدرت دستگاه حکومتی برای پیشبرد اصلاحات برخوردار بودند تنها موتور ممکن تغییر می‌دانستند بدین معنا بود که بسیاری از آن‌ها آماده بودند که سرانجام این دیدگاه را بپذیرند که تنها نهادهای حکومتی هماهنگ با یک رهبر مقتدر و برانگیزاننده قادرند برای مدرن‌سازی جامعه به تغییر و اصلاح فراگیر مورد نیاز دست بزنند. هر چند برخی تلاش‌های ناموفق در جهت آغاز تغییر و اصلاح از پایین وجود داشت، اکثریت روشنفکران، چه در ترکیه عثمانی و چه در ایران ــ حتی آن‌هایی که به عنوان منتقدان صریح حکومت معروف بودند ــ متقاعد شده بودند که در جهانی که بین قدرت‌های استعماری تقسیم شده، و هر کدام در پی توسعهٔ قلمرو خود هستند، هر تلاشی برای دست زدن به تغییر و اصلاح از پایین به سست شدن یکپارچگی و استقلال کشور می‌انجامد.

بسیار شایان توجه است که آن عده از روشنفکران (که تعدادشان زیاد و رو به افزایش بود) که به عنوان دانشجو، پناهنده یا فعال سیاسی ــ یا، رایج‌تر از همه، به صورت ترکیبی از این‌ها ــ عملاً به اروپا رفتند، به ایدئولوژی‌های اقتدارطلبِ راستگرایان احساس شیفتگی می‌کردند. این چند دلیل داشت. اولاً، این واقعیت که پوزیتیویست‌های برجسته نظر مساعدی نسبت به اسلام به عنوان دینی داشتند که گمان می‌رفت بسیار کم‌تر از مسیحیت با «عقل» و «علم» مغایرت دارد، برای روشنفکران مسلمان البته از جاذبیت برخوردار بود. ثانیاً، تأکیدی که پوزیتیویست‌ها بر پیشرفت منظم در یک جامعهٔ پر از محدودیت داشتند، که در آن هر صنفی جایگاه خاصی داشت، با دیدگاه‌های سنتی خاورمیانه‌ای در بارهٔ سازمان اجتماعی بیش‌تر همخوانی داشت. ثالثاً،

www.atharebartar.com

رؤیای پوزیتیویستی جامعه‌ای که اشرافیت فکری، «افراد منورالفکر»، آن را رهبری کنند، طبعاً خوشایند کسانی بود که هم مستخدم دولت بودند (و تقریباً همهٔ روشنفکران عثمانی و ایرانی از راه خدمت به دولت زندگی خود را می‌گذراندند) و هم جزو روشنفکران.

در پایان قرن نوزدهم، زمانی که روشنفکران عثمانی و ایرانی (و اعضای جوان نخبگان مسلمان روسیه) به سالن‌ها و کافه‌های پاریس زیاد رفت و آمد می‌کردند، پوزیتیویسم، هر چند در اصل نوعی ایدئولوژی ایدئالیستی بود، با ماتریالیسم زیست‌شناسانهٔ بوخنری درآمیخته بود تا یک دستگاه فکری ایجاد کند که در بهترین حالت می‌توان آن را «علم‌گرایی» نامید: اعتقاد تزلزل‌ناپذیر به پیشرفت از راه علم (شاهدش این حُکم بعدهای آتاتورک بود که «تنها راهنمای معنوی راستین علم است.») داروینیسم و همچنین داروینیسم اجتماعی بخش عمدهٔ این دستگاه فکری را تشکیل می‌دادند.

هر چند اندیشهٔ روشنفکران خاورمیانه‌ای اواخر قرن نوزدهم، بجز چند استثنا (نظیر جامعه‌شناس عثمانی محمدضیاء گوک‌آلپ[1])، بیش‌تر التقاطی بود تا روشمند و آنان بخش‌هایی را از بسیاری اندیشمندان متفاوت اروپایی (از جمله کانت، اسپنسر، داروین، بوخنر، تونیس، رُنان و دورکیم) برمی‌گزیدند، اندیشمندی که نقش بارزی داشت گوستاو لوبون، «پدر روان‌شناسی توده»، بود. لوبون، که هم پایه‌گذاران اقدام فرانسوی[2] و هم بنیتو موسولینی او را منبع الهام خود می‌دانستند، در میان افسران جوان‌تر ارتش، نه تنها در فرانسه، بلکه در کشورهای بالکان و خاورمیانه، بسیار محبوبیت داشت. آثارش به عربی و ترکی ترجمه شد و به وسعت انتشار یافت. آنچه روشنفکران خاورمیانه را به خود جلب می‌کرد نه تنها پوزیتیویسم و

---

1. Gökalp

۲. Action Française: حزب افراطی سلطنت‌طلبان در فرانسه که از ۱۹۱۹ فعالیت خود را آغاز کرد. ـ م.

www.atharebartar.com

علم‌گرایی عامه‌فهم لوبون، بلکه همچنین گرایش اقتدارطلبانهٔ او بود. بی‌اعتمادی عمیق به «خلق» (foule)، به «توده‌ها»، به بخشی از تفکر اصلاح‌طلبان عثمانی و ایرانی تبدیل شد، و مقاومتی که با آن مواجه شدند، مثلاً در ضدانقلاب ۱۹۰۹ در استانبول، شورش ضدجمهوری‌خواهی در ۱۹۲۴ در تهران، قیام کردها در ۱۹۲۵، یا «حادثهٔ مینین» در ۱۹۳۰، در جهت تقویت بدگمانی آن‌ها بود.

کاریستِ تجدد آمرانه در ترکیه و ایرانِ پس از جنگ جهانی اول از ناکامی تلاش‌های اولیه برای ترویج مدرن‌سازی در دو کشور همسایه، چه از پایین و چه از بالا، ناشی می‌شد. هر چه بود، تلاش‌های اصلاح‌طلبان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم این کشورها را از جدایی‌طلبی اقلیت‌ها یا از اشغال قدرت‌های اروپایی ایمن نساخته بود. پسرفتی که جنبش مشروطهٔ ایران (۱۱-۱۹۰۵) در سال‌های پیش از آغاز جنگ جهانی اول متحمل شده بود، فروپاشی سیاسی و اشغال بخشی از ایران در طول این جنگ؛ از دست رفتن تکان‌دهندهٔ ایالت‌های اروپایی امپراتوری عثمانی در جنگ بالکان و از پی آن شکست آن کشور در جنگ؛ خطر فروپاشی قریب‌الوقوع پس از جنگ: همهٔ این‌ها برای طبقه متوسط و روشنفکران در این کشورها گزینهٔ دیگری باقی نمی‌گذاشت جز جستجوی یک مرد مقتدر، کسی که، به عنوان کارگزار ملت، یک حکومت متمرکز مقتدر (هر چند نه لزوماً استبدادی) بنا نهد که قادر باشد مشکلات فزایندهٔ عقب‌ماندگی کشور را حل کند و در عین حال از یکپارچگی و استقلال آن محافظت نماید.

در حالی که برابری‌خواهی اجتماعی، آزادی‌خواهی، و ملی‌گرایی رُمانتیک الهام‌بخش نسل‌های اولیهٔ روشنفکران در تلاش‌هایشان برای انجام تغییر و اصلاح در سرتاسر کشور بود، برای روشنفکران پس از جنگ جهانی اول ــ که بیش‌تر ایدهٔ دولت متمرکز مدرن ذهنشان را مشغول می‌کرد ــ اقتدارگرایی سیاسی و ملی‌گرایی زبانی و فرهنگی به نیروی ضروری و کارساز در تحقق آرزوهایشان تبدیل شد.

www.atharebartar.com

آنچه آن‌ها را، با وجود گوناگونی دیدگاه‌های سیاسیشان، از افراد تحصیل‌کرده یا فرهیختهٔ پیشین متمایز می‌کرد الگوی جامعه‌ای بود که آن‌ها پذیرای آن بودند. پیشفرض الگوی اروپایی، جامعهٔ منسجمی بود که به وضوح پیرامون مفاهیم مشخص ملت و دولت سازمان می‌یافت. آن‌ها معتقد بودند که تنها یک حکومت مقتدر متمرکز قادر است دست به اصلاح بزند و در عین حال یکپارچگی سرزمینی کشور را حفظ کند. علاوه بر آن، عقیده داشتند که مدرن‌سازی و ایجاد دولت مدرن در ترکیه و ایران نیازمند درجهٔ پایینی از تنوع فرهنگی و درجهٔ بالایی از همگونی قومی است. به همراه تنوع قومی و زبانی، وجود طبقات نیز نفی می‌شد. در ترکیه، عقیده به «همبستگی اجتماعی» (تساندچولوک)[1] در دورهٔ ترک‌های جوان سرانجام به «عوام‌گرایی» (خلقچیلیک)[2] تحول یافت که یکی از پایه‌های برنامهٔ حزب حاکم آتاتورک شد. تنها هنگامی که کشور به پیش‌شرط‌های یک ملت ـ دولت، آن طور که ملی‌گرایان مشخص می‌کردند، تحقق می‌بخشید، هنگامی که «تقریباً همهٔ ساکنان یک کشور با ایدهٔ ذهنی و یگانهٔ ملت همذات‌پنداری می‌کردند و آن ملت عملاً به هم پیوسته می‌شد»،(۲) آن‌ها می‌توانستند به صورت واقع‌بینانه‌ای به حفظ یکپارچگی سرزمینی و کسب جایگاهی معتبر در جهان امیدوار باشند. برخی حتی استدلال می‌کردند که معاصرلاشما[3] (در ترکی) یا امروزی بودن (در فارسی) تنها به وسیلهٔ یک «مستبد مصلح» که با حفظ قدرت و متمرکز ساختن اقتدار سیاسی خود از راه «بستن مطبوعات، انحلال مجلس، و محدود کردن قدرت روحانیت، کشور را برای انقلاب اجتماعی مهیا می‌سازد»، قابل حصول است.(۳) در جامعه‌هایی که اِعمال حکومت استبدادی سابقه‌ای طولانی داشت، شگفت‌انگیز نبود که چنین فراخوانی به زودی هوادارانی بیابد، هر چند باید گفت که در میان روشنفکران

1. solidarism (*tesanütçülük*)
2. Populism (*halkçilik*)
3.

www.atharebartar.com